



تحلیلی از روانپزشکی ایران در آغاز تمدن اسلامی

دکتر هاراطون داویدیان[‡]

چکیده

طب قدیم ایران که از دوران ساسانیان به اعتبار مدرسه طب جندی شاپور شهرتی جهانی داشت، در آغاز تمدن اسلامی، با ظهور مشاهیری همچون محمد ذکریای رازی، علی بن عباسی مجوسی اهوازی، ابوعلی سینا، سید اسماعیل جرجانی و سایرین به اوج ترقی رسید.

این بزرگان با تأکید بر جنبه مشاهده و آزمایش‌های بالینی، ضمن این که طب را از بحث‌های فلسفی خارج ساختند، روش‌های فلسفی یا به عبارتی، استفاده از اصول علم منطقی را در تجزیه و تحلیل مشاهدات و یافته‌ها، اساس دانش پزشکی قرار دادند. در نتیجه دیدگاهی را در طب اختیار کردند که بر پایه دانش‌های امروزی می‌توان آن را دیدگاه روان - تنی نامید. جرجانی در این باره می‌گوید: "در وحله اول طبیب باید از مزاج اصلی بیمار و سیر آن در طول عمر مطلع شود و از خوی و عاداتها و اعراض نفسانی غالب بر او مانند شادی‌ها و غم‌ها و خشنودی و مانند آن اطلاع حاصل کند".

با اتخاذ چنین دیدگاهی روشن است که "جنون" یا "دیوانگی" به معنای حلول دیو یا "جن" یا ارواح خبیثه در بدن (مانند آن که در اروپای قرون وسطی دیده می‌شود)، جایگاهی در طب قدیم ایران نداشته، اختلالات روانی را ناشی از اختلال عمل مغز می‌دانستند و از این رو برای رفع آن از درمان‌های طبی استفاده می‌کردند.

جالب این که این نظر منحصر به علم طب نبوده و همچنانکه از متون قدیم ادب فارسی بر می‌آید موضوع بیمار بودن "دیوانگان" مورد پذیرش همگان بوده است.

کلید واژه: ایران باستان، پزشکان دوران اسلامی، تاریخچه روانپزشکی، تاریخچه پزشکی

ابوالقاسم حسن واعظ نیشابوری از مفسران و محدثان و ادبای اواخر قرن سوم هجری از قول انس بن مالک می‌گوید: "رسول گرامی در میان اصحاب بود که مردی بر ایشان گذشت، یکی از ایشان گفت: این مرد دیوانه است. رسول (ص) گفت: این شخص بیمار است نه دیوانه، دیوانه کسی است که در نافرمانی خداوند مقصر باشد". در اروپای قرون وسطی، در آن هنگام که "دیوانگان" را مأمّن شیاطین می‌دانستند و برای وادار کردن ارواح خبیثه به ترک بدن "جن زده"، انواع آزارها و شکنجه‌ها را نسبت به این دردمندان بینوا روا می‌داشتند (پورتر، ۱۹۹۱)،

[‡] استاد روانپزشکی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، خیابان کارگر جنوبی، بیمارستان روزبه

دارالشفاء در یزد بنا شد و بخشی از آن را به بیماران روانی اختصاص داده نام "مجلس المجانین" بر آن نهادند (جعفری، ۱۳۳۸). اما قرن‌ها پیش از بنای دارالشفاء یعنی در اواخر عهد ساسانیان، بیمارستان و مدرسه طب جندی

شاپور در این شهر بنیاد نهاده شد که نزدیک به چهار قرن دوام داشت و شهرت جهانی یافت (صفا، ۱۳۴۶).

دیدگاه‌های پزشکان مراکز یاد شده نسبت به پزشکی که بر پایه یافته‌های نوین امروزی در برگیرنده جنبه‌های روانی - اجتماعی امور پزشکی بود و عمل دماغ را در به وجود آوردن نشانه‌های بیماری دخالت می‌داد، تازگی داشت.

با ظهور ستارگان درخشانی در آسمان پزشکی دوران اسلامی در ایران همچون ابوبکر محمد زکریای رازی (۳۱۳-۲۵۱ هجری)، ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری (متوفی در حدود سال ۳۷۳ هجری)، علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی (۳۸۴-۳۱۸ هجری)، ابوعلی سینا (۴۲۷-۳۷۰ هجری)، سید اسماعیل جرجانی (۵۳۱-۴۳۳ هجری) و برخی از دیگر مشاهیر جهان پزشکی، طب قدیم ایران به اوج ترقی رسید.

بزرگانی مانند رازی و ابن سینا، با بصیرت و کاردانی، استفاده از علم اصول منطق را در تجزیه و تحلیل مشاهدات و یافته‌ها، اساس دانش پزشکی قرار دادند. این دانشمندان ضمن تقویت روش مشاهده و آزمایش بالینی، پزشکی را از مباحث فلسفی خارج ساختند و روشهای فلسفی یا به عبارتی علم منطق را، جهت اثبات صحت و سقم یافته‌ها به کار گرفتند. رازی می‌گوید: "آنچه را که پزشکان بر آن متفق‌القول باشند و با قیاس نیز تطبیق کند و تجربه، آن را تأیید نماید باید پیوسته مد نظر داشت" (رازی، ۱۳۴۳) و یا ابن سینا که خود فیلسوفی نامدار بود، بحث درباره جنبه‌های فلسفی مسایلی مانند عناصر اربعه و مزاج‌ها و مانند آنها را در پزشکی زائد دانسته اظهار داشت "مطالبی در طب هست که طبیب باید آنها را از طریق

مشاهده، تجزیه و تحلیل و از طریق استدلال پذیرفته و بدانها عمل کند" (ابوعلی سینا، ۱۳۷۰).

بدین ترتیب، طب نظری توجیهی منطقی یافت و طب عملی هم نظام و انسجام پذیرفت. چنانکه جرجانی در تشریح شیوه طبابت اقدامات زیر را از نخستین وظایف طبیب دانست. این اقدامات عبارت بودند از: "شناختن حالهای تن، یعنی تمیز دادن بین تندرستی و بیماری؛ سپس تشخیص بیماری یا استخراج مرض، یعنی که شناختن بیماری؛ و بعد تعیین پیش آگهی بیماری یا استدلال کردن تا بداند که حال بیمار و بیماری چگونه خواهد بود و این را طبیبان، تقدمة المعرفه گویند و این کار میسر نباشد مگر این که طبیب از مزاج اصلی بیمار و سیر تحول آن در طول عمر مطلع شود و از خوی و عاداتها و از اعراض نفسانی غالب بر او مانند شادی‌ها و غم‌ها و خشنودی و مانند آنها اطلاع حاصل کند" (جرجانی، ۱۳۴۵).

بیانات مزبور به این معنی است که بزرگان طب قدیم ایران اثر متقابل جسم و روان را بر یکدیگر نیک می‌دانستند و تجزیه و تحلیل احوال بیمار را بر اساس سنجش روحیه و موقعیت اجتماعی، پایه طب قرار داده بودند. به عبارت دیگر، دیدگاهی را در طب اختیار کردند که امروزه به دیدگاه روان - تنی در پزشکی معروف شده و پزشکی معاصر پس از گذشت حدود هزار سال به اهمیت آن پی برده است.

با مطالعه و بررسی تألیفات این پزشکان و با توجه به آثار مشاهیر ادب فارسی و اقوال تذکره نویسان درمی‌یابیم که این دانشمندان برجسته، اطلاعات جامع و همه جانبه‌ای را که از احوال بیمار گردآورده و با یافته‌های بالینی که حاصل معاینات و مشاهدات ایشان بود در هم می‌آمیختند و سپس آنها را با اطلاعاتی که از علم پزشکی و از سایر معارف عصر خویش در اختیار داشتند مقابله می‌کردند و ضمن اینکه جمیع این داده‌ها را بر زمینه‌ای از موازین اخلاقی و مذهبی قرار می‌دادند، به کمک اصول منطق و

برهان به تجزیه و تحلیل می‌پردازند.

در نتیجه بر قرار کردن رابطه علت و معلولی بین عوامل بدنی و روانی و گردآوری تمام مباحث مربوط به تندرستی و ناخوشی، دانش پزشکی موجب شد تا بخش بزرگی از مباحث روانپزشکی و بهداشت روانی به مفهوم امروزی آن از جمله جنبه‌های روانی بیماریهای بدنی، بیماریهای روانی با تظاهرات بدنی، و عوامل روانی - اجتماعی بیماری زای و زمینه ساز بیماریها، خود به خود بخشی از دانش پزشکی تلقی شوند و رسیدگی به آنها را پزشکان از وظایف خود بدانند. چنانکه پزشکی قدیم ایران را عین روانپزشکی و روانپزشکی را عین پزشکی باید انگاشت. عوامل یاد شده سبب شد تا پزشکی ایران اسلامی از پزشکی سایر کشورها و به ویژه از پزشکی یونانی و پزشکی جالینوسی که ریشه در آنها داشت متمایز شده در مرتبه‌ای بالاتر قرار گیرد و چندین سده پرچم دار جهان پزشکی باشد.

با چنین رویکردی روشن است که جنون یا دیوانگی به معنای وارد شدن دیو یا جن در بدن جایی در پزشکی گذشته کشور ما نداشته است. ابن سینا در این باره می‌گوید: "برخی از اطباء عقیده دارند که مالخولیا کار جنیان است ماکه طب را یاد می‌گیریم اهمیت نمی‌دهیم که از جن است یا از جن نیست. ما می‌گوییم اگر مالخولیا کار جن باشد یا نباشد مزاج بیمار به سودایی می‌انجامد. پس سبب نزدیکش وجود ماده سوداست. بگذارید وجود آورنده سودا جن باشد یا غیر جن به ما چه مربوط."

بزرگان پزشکی گذشته ایران، آشفتگی‌های عمده روانی را ناشی از پیدایش اختلال مزاجها و اثر بیماریزای آنها بر مغز دانسته، نشانه‌ای از وجود بیماریهای بدنی و یا بخشی از پیامدها و عوارض بیماریها به شمار آورده و نام "اختلاط عقل" بر آن نهاده‌اند، و واژه جنون یا دیوانگی را آنگاه به کار برده‌اند که اختلاط عقل با ناراحتی و بیقراری شدید همراه بوده است. در همه حال مبتلایان را بیمار دانسته، توجیه پزشکی برای بیماری آنها قایل شده، در طبقه بندی

بیماریها جا داده و برای بهبودی آنها روشهای درمانی پزشکی در نظر گرفته‌اند.

این بزرگان بسیاری از حالات و نشانه‌های روانی را بازشناخته و تعریف و تشریح کرده‌اند و اصول تعریف بسیاری از آنها همانهایی هستند که امروزه در روانپزشکی نوین آمده است. برای نمونه، آنگاه که ابن سینا می‌گوید: "بیمار می‌پندارد چیزهایی را دیده که اصلاً ندیده و صداهایی می‌شنود که وجود خارجی ندارند" در واقع محور اصلی توهم بینایی و شنوایی را تعریف کرده است. در روانپزشکی نوین نخستین بار "اسکیرول"^(۱) در سال ۱۸۳۸ نام توهم یا "هالوسیناسیون"^(۲) را به پدیده‌ای که آن را "ادراک شیء در نبود شیء"^(۳) تعریف کرده است اطلاق نمود (هامیلتون، ۱۹۷۸). تعریف مزبور با توصیف ابن سینا هیچ تفاوتی ندارد. از آن به بعد نیز گرچه در باره توهم بسیار گفته و نوشته‌اند اساس تعریف را تغییر نداده‌اند.

به همین منوال، حالتیهایی مانند اختلال هوشیاری و اختلال حافظه و مانند اینها را با دقت و تیز بینی تشریح کرده، مراحل و مدارج شدت هر یک را شرح داده و مهمتر این که بر اهمیت شناسایی حالتها و نشانه‌های یاد شده در تشخیص افتراقی و تعیین پیش آگهی بیماریها تأکید کرده و پیدایش آنها را در برخی از موارد به درستی پیش درآمد بروز بعضی از بیماریها دانسته‌اند. برای نمونه، ابن سینا کاهش سطح هوشیاری را در حین بیماریهای بدنی نشانه وخیم بودن بیماری دانسته و می‌گوید: "اگر بیمار در اثنای ابتلاء به بیماری سخت، همیشه می‌خواهد چیزی را با دست بر چیند و در واقع چیزی نیست، خوب نشانی نیست" و یا در جای دیگری می‌گوید "دلهره، افسردگی، در یک جا آرام نگرفتن خبر از بحران در آینده می‌دهند."

طرز تفکر مبتنی بر اصول منطق و اساس قرار دادن ارزشهای کمی و کیفی اطلاعات و مراعات احتمالات در استنتاج احکام، بی‌گمان ابن سینا را بر آن داشت تا برای

1-Esquirol

2-hallucination

3-perception sans objects

ابوبکر محمد زکریای رازی به جنبه‌های روانی بیمار و بیماری اهمیت بسیار داده و معتقد بود که "مزاج جسم تابع اخلاق نفس است و طیب جسم باید طیب نفس باشد"

توجیه برخی حالت‌های مرضی و به منظور تعبیر و تفسیر برخی از نشانه‌ها، اطلاعات بدست آورده از وضع بدنی و روانی کنونی را کافی ندانسته به منابع اطلاعاتی دیگری روی آورد.

به این ترتیب ابن سینا عوامل شخصیتی بیمار مانند سرشت، ساختار بدنی، خلق و خو، حوادث و تجارب گذشته را در امر قضاوت‌های پزشکی دخالت داد. برای نمونه درباره تأثیر رویدادهای تنش زای زندگی می‌گوید: "از بیماران مالیخولیا هستند که می‌ترسند آسمان بر سر آنها فرود آید یا زمین آنها را بلعد یا از جن می‌ترسند، از فرمانروا می‌ترسند، از دزد می‌ترسند و هستند که گمان می‌کنند درنده بر آنها هجوم آورده. شاید ترس از اینها اثری از گذشته‌ی بیمار داشته باشد."

ریز بینی و نکته سنجی ابن سینا در مشاهدات بالینی و توانایی او در تجزیه و تحلیل شواهد علمی و نبوغ فکری وی در درک معانی، موجب شد تا مفاهیم عمده‌ای را که امروزه عنوان سرفصل‌های دانش روانپزشکی است به تجربه و روشن بینی دریابد و به نقش عوامل روانی در بوجود آوردن بیماری‌های بدنی پی برده اعلام نماید که: "معلوم شد که مزاج انسان گوش به فرمان و مطیع پندارهای روانی است."

به حق، ابوعلی سینا را باید بنیان‌گذار پزشکی روان تنی دانست.

ناگفته نماند که پیش از ابن سینا، دیگر پزشکان مشهور ایرانی از تأثیر متقابل تن و روان بر یکدیگر آگاه بودند و سرآمد پزشکان در دانش و اخلاق و رفتار، ابوبکر محمد زکریای رازی به جنبه‌های روانی بیمار و بیماری اهمیت بسیار داده و معتقد بود که "مزاج جسم تابع اخلاق نفس

است و طیب جسم باید طیب نفس باشد" (نجم آبادی، ۱۳۶۶).

توجه به مسایل روانی در آثار پزشکان دیگری که پیش از ابن سینا می‌زیسته‌اند نیز مشهود است. موفق هروی که احتمالاً طیب بوده، کتابی دارد در مفردات طب به نام "الابنیه عن حقایق الادویه" که در سالهای ۳۵۰ تا ۳۶۶ هجری تألیف کرده است (هروی، ۱۳۴۶). این کتاب بر پایه نظرات رازی تنظیم شده و مؤلف آن از داروهایی نام برده مانند ایتیمون، بلادور (آکاژو)، فرزبک، لسان الثور (گل گاوزبان) و تجویز آنها را در بیماریهایی مانند وسواس، نسیان، دیوانگی، سودا و مالیخولیا مفید دانسته است.

پایه اصلی درمان اختلالات روانی درمانهای دارویی بوده است. منابع غنی موجود که به دست پیشگامان نوشته شده، هنوز به شکل شایسته و بایسته مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. در این آثار شرح داروهای فراوانی را می‌توان یافت که مؤلفین با ذکر روش تهیه، نگهداری، مقدار مصرف، شیوه تجویز و عوارض آنها، کاربرد هر یک را در بیماریهای گوناگون روانی معین کرده‌اند. گفتنی است که استفاده از داروهای یاد شده را پزشکان نه تنها برای بهبود بخشیدن بیماران روانی تجویز می‌کردند، بلکه مصرف برخی از آنها را برای حفظ سلامتی روانی و افزایش نیروهای ذهن نیز مفید می‌دانستند. در ضمن، از تأثیر بد برخی از انواع داروهای گیاهی بر دستگاه اعصاب آگاه بوده آنها را موجد جنون دانسته‌اند. فهرست جامع و شرح گسترده‌ای از داروها را در کتاب "مخزن الادویه" نوشته میر محمد حسین علوی خراسانی که در تاریخ ۱۲۶۰ در بمبئی به چاپ رسیده است می‌توان دید (خراسانی، ۱۲۶۰). جا دارد این کتاب ارزشمند و منحصر به فرد در

جایی همچون دانشگاه تجدید چاپ شده و در دسترس پژوهشگران و علاقمندان قرار گیرد که هر برگ آن در برگیرنده‌ی صدها مطلب قابل بررسی است.

غیر از درمانهای دارویی، پزشکان یاد شده از شیوه‌ها و روشهایی بهره می‌بردند که عروضی سمرقندی نام "تدابیر نفسانی" بر آنها نهاده است و آن عبارت بود از بکار بردن شیوه‌هایی کاربردی برای "برقرار کردن اعتدال مزاج" و "به حرکت درآوردن اخلاط منجمد" (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷).

شیوه یاد شده را بخشی از "حیل" یا فن و هنر پزشکی یاد کرده‌اند و بکارگیری آن با میزان استادی، مهارت و دانش پزشک بستگی داشته است.

جز اینها از روشهای دیگری نیز استفاده می‌شد. مانند ایجاد خواب طولانی و به ویژه سرگرم نگهداشتن بیمار که ابن سینا تأکید فراوان بر آن داشته و بیکاری و به حال خود رها کردن بیمار را آفت دانسته است. در این باره می‌گوید: "تنها ماندن و گوشه‌گیری برای آنها از هر بلایی بدتر است". اهمیت کار درمانی امروزه بر کسی پوشیده نیست، عبارت مزبور را باید با مرکب زرین بر سر در بخشها نوشت.

ابن سینا فقط در دو مورد بستن بیمار را مجاز دانسته است. یکی وقتی که بیمار قصد هلاکت خویش را دارد و دیگری آنگاه که بیقراری و ناآرامی مانع بهبود شود به ویژه وقتی رگ زده و جای زخم هنوز ترمیم نیافته است. استفاده از روشهای خشونت آمیز و غیر انسانی و اعمال شکنجه و آزار در هیچ یک از آثار گذشتگان دیده نمی‌شود. تنها شیوه درمانی خشنی که اجرا می‌شد سیلی زدن و داغ کردن سر بود. در این صورت نیز تأکید ابن سینا به مراعات احتیاطهای لازم شگفتی آور و تحسین برانگیز است. چنین درمانهایی را ابن سینا وقتی مجاز دانسته است که "نه علامت ناتوانی و نه علامت آماس (یعنی تب و عفونت) وجود داشته باشد و هیچ یک از عللها سودمند واقع نشده باشند."

در سالهای ۳۶۷ تا ۳۷۲ هجری یعنی در حدود دست کم سه دهه پیش از نگارش کتاب قانون ابن سینا، کتاب ارزشمندی به نام "مفاتیح العلوم" (خوارزمی، ۱۳۴۷) نوشته شد که خاورشناسان آن را یکی از کهن‌ترین دانشنامه‌های اسلامی به شمار آوردند. نگارنده‌ی کتاب یاد شده ابو عبدالله یوسف کاتب خوارزمی، در فصل دوم از باب سوم درباره‌ی بیماریها و داروها از ۸۹ اصطلاح پزشکی، ۱۶ عنوان را به شرح بیماریها یا نشانه‌هایی اختصاص داده است که ریشه روانی دارند (خوارزمی، ۱۳۴۷).

محافل پزشکی با نام ابوبکر الاخوانی البخاری کمتر آشنایی دارند. تاریخ تولد و وفات او به درستی معلوم نیست. به گفته‌ی شادروان دکتر مینوی از آنجا که نامبرده شاگرد ابوالقاسم مقانعی از شاگردان رازی بوده و همچنین با توجه به سبک نگارش تنها کتاب باقی مانده از او به احتمال قوی در سده چهارم هجری و پیش از ابن سینا می‌زیسته است. از تنها آثار او یعنی کتاب "هدایه المتعلمین فی الطب" (الاخوانی، ۱۳۴۴) که کهن‌ترین متن پزشکی به زبان فارسی به شمار می‌رود چنین پیداست که اخوانی نسبت به درمان بیماران روانی علاقمندی و توجهی ویژه داشته است، چنان که در باب "قطرب" گوید: "یکی دیوانگی است که خرد از مردم ببرد... خاموش باشند... و به بیابان روند و می‌دوند و ساقها و پایهای ایشان ریش بود از گزیدن سگان و شکافیدن بسیار و من یکی را علاج کردم اندرین بیماری به روغنهای بسیار و ترطیب بسیار و بند کردم دستها و پایان او را و یکی آلت ساختم از سرگاو (شاخ گاو) که به دهان وی غذا و دارو فرو کردم و به چنین تدبیرها بیرون آوردم او را از این بیماری..." درباره مالپخولیا می‌گوید: "این بیماری دیر رونده است و دشوار، باز اگر بدین داروها بهتر نشود پاره‌ای بزرگ باید دادن... و نوید مشوکه من بسیار علاج کردم و به شدند بر دست من تا مرا بجشک دیوانگان نام کردند..." با این اوصاف آیا روا نیست که اخوانی را نخستین روانپزشک جهان پزشکی

مدون بدانیم (اخوینی، ۱۳۴۴).

روانپزشکی در پزشکی قدیم ایران کتابی است پر برگ که پوشیده مانده و تا کنون گشوده نشده است. گنجینه‌ای است گرانبها که نه تنها در میان کتابهای پزشکی و در آثار باقی مانده از سایر علوم باید به دنبال آن گشت، که در دریای بیکران ادب فارسی، در داستانها، افسانه‌ها و اساطیر ایرانی باید به جستجوی آن پرداخت. مباحثی است گسترده، که دست نخورده باقی مانده و نیاز به بررسی و نقد و تجزیه و تحلیلی همه جانبه دارد.

ابوبکر محمد واسطی از مشاهیر شیوخ عهد خویش بود. در مرو می‌زیست و وفات او را بعد از سال ۳۲۰ هجری نوشته‌اند. "نقل است که روزی به بیمارستانی شد. دیوانه‌ای را دید که های و هویی می‌کرد و نعره همی‌زد. (شیخ) گفت: آخر چنین بندگان بر پای تونهاده‌اند چه جای نشاط است؟ گفت: ای غافل، بند بر پای من است نه بر دل."

حکایت یاد شده از کتاب "تذکره الاولیاء" تألیف شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (۶۱۸-۵۱۲ هجری) است (عطار، ۱۳۷۰). شیخ همین داستان را در الهی نامه به نظم درآورده می‌گوید:

در آمد واسطی را انتباهی

به دیوانه ستان در شد بگاهی

یکی دیوانه‌ای را دید سر مست

که گاهی نعره زدگه دست بر دست

واسطی او را مخاطب قرار داده می‌پرسد:

چو در بندی تو این شادیت از چیست

شدستی بنده آزادیت از چیست

زبان بگشاد پیش شیخ، مجنون

که گر در بند دارم پای اکنون

دلم در بند نیست و اصلم اینست

چو دل بگشاده دارم و صلّم اینست

جدا از معانی عرفانی داستان که مورد نظر شیخ بوده

است و در بحث ما نمی‌گنجد، داستان یاد شده بیان گر این

مطلب است که در حوالی سال ۳۰۰ هجری، یعنی در حدود یک صد سال پیش از ابوعلی سینا، احتمالاً در مرو یا در یکی از شهرهای خراسان مانند واسط یا باورد یا فرغانه (که این شهرها را نیز زادگاه یا اقامت‌گاه‌های واسطی دانسته‌اند) بیمارستانی بوده است که عطار آن را دیوانه‌ستان نامیده، و این به آن معنی است که همه‌ی بیمارستان یاد شده یا بخشی از آن به بیماران روانی اختصاص داشته است.

از نوشته‌های نویسندگان و تذکره نویسان چنین بر می‌آید که جز بیمارستان جندی شاپور که تا اواخر سده سوم هجری دوام داشت و بیمارستان عضدی که در سده چهارم هجری به دستور عضد الدوله دیلمی در بغداد بنا شد و هر دوی این بیمارستانها به احتمال قوی بیمار روانی نیز می‌پذیرفتند (الگود، ۱۳۷۱) و جز بیمارستان دارالشفاء یزد که بعدها ساخته شد و ذکر آن گذشت، بیمارستانهای روانی متعددی در شهرهای معتبر سرزمین پهناور ایران آن روز وجود داشته‌اند. افزون بر آن چند دیر به بیماران روانی اختصاص یافته بودند، و دو دیر هرقل و عاقل، که به ترتیب در نزدیکی‌های بصره و مدائن قرار داشتند معروف‌ترین آنها بوده‌اند (معارف، ۱۳۶۶).

"ابوبکر شبلی" از صوفیان نامدار و از مردم خراسان بود. در بغداد می‌زیسته و در سال ۳۳۴ هجری درگذشته است. گفته شده که زمانی چنان عشق در شبلی قوت گرفت و شور بر وی غالب گشت که قرار و آرام او برفت و مردم گمان بردند که دیوانه شده است، پس "در سلسله و بندش کشیدند و به بیمارستانش بردند... خلیفه کس فرستاد که تعهد او کنند. بیامدند و به ستم، دارو به گلویش فرو می‌کردند. شبلی همی گفت: شما خود را رنجه مدارید که این نه از آن درد است که به دارو درمان پذیرد" (عطار نیشابوری، ۱۳۷۰).

چند نکته در این داستان جلب توجه می‌کند: نخست آن که خلیفه کس فرستاد تا تعهد او را بکند. شواهد دیگری در دست است که نشان می‌دهد بستری یا در بند کردن

بیماران و همچنین گشودن قید و مرخص کردن آنان قوانین و مقرراتی داشته است، همانگونه که بیمارستانهای روانی نیز تابع مقررات خاصی بوده‌اند. آنچه را که قصد دارد با بیان داستان شبلی بنمایاند انتقال این معنی است که در آن زمان منظور از بستری کردن و بستن بیماران نه فقط حفظ و نگهداری آنان و جلوگیری از پیش آمدهای مخاطره آمیز بوده است بلکه برای خوراندن دارو، دست و پای آنها را می‌بستند.

در طول تاریخ، همیشه افرادی بودند که مردم آنها را دیوانه خطاب کرده‌اند، همانطور که به کوتاهی گفته شد، جایگاه آنان در پزشکی قدیم ایران تا حدود زیادی مشخص بوده است و این گونه افراد را بیمار دانسته و به درمان آنها پرداخته‌اند. اکنون باید دید مردم چه استنباطی از دیوانگی و چه برخوردی با دیوانگان داشتند. دانستن این مطلب از اهمیت به سزایی برخوردار است چون وضع و حال و کیفیت زندگی افرادی که دیوانه قلمداد شده‌اند بستگی تامی به عقاید و آراء آنان داشته است.

برای جویا شدن از رفتار مردم با دیوانگان باید به آثار نویسندگان روی آورد. دیوانگان را در این آثار غالباً در غل و زنجیر می‌بینیم. غل و زنجیر معانی تمثیلی پیدا کرده و در ادبیات با همین معانی به کار رفته‌اند.

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

(حافظ)

در همین آثار شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد ناآرامی حالت شایعی نبوده و در گذشته نیز چون حال، تعداد مواردی که به علت بیقراری و پریشان حالی در بند می‌شدند اندک بوده است. بیشتر آنانی که دیوانه خطاب می‌شدند، افرادی بودند که بر اثر وضع خاص روانی خود، خویش را از قیود اجتماعی و از وابستگی‌ها و علایق زندگی رها کرده، پشت به مظاهر و غرق در افکار، در دنیایی جدا از دنیای سایرین به سر می‌بردند. هم اینان بودند که از پرتاب سنگ و ریشخند کودکان رنج می‌بردند و از پیش

روی آنان می‌گریختند.

توصیف حال اینان را در ادب فارسی و به ویژه در آثار عطار بسیار می‌توان یافت. عطار در یکی از مثنوی هایش دیوانه‌ای را به تصویر کشیده است که از دست کودکان به قصر حاکم پناه می‌برد.

حاکم را می‌بیند که بر تخت نشسته و خدمه مشغول باد دادن و پراندن مگس‌ها از سر و روی او هستند. مرد دیوانه در جواب حاکم که علت ورود غیر منتظره او را جویا می‌شود، می‌گوید:

آدم تا کودکان را که بر من سنگ می‌انداختند از من برانی، دیدم که تو از من عاجزتری چون یارای راندن مگس‌ها را هم از خود نداری.

کودکان را چون ز من داری تو باز

سرنگونی تو به حق، نی حاکمی

در بین این دسته از دیوانگان، افرادی پیدا می‌شدند مانند مورد یاد شده که درهای دنیای باطن خویش را می‌گشودند و از اظهار حقایق و نمودن زشتی‌ها و زیبایی‌های درون آدمی باکی نداشتند، و چون با صداقت و صراحت سخن می‌راندند، شگفتی و حیرت شنونده‌ها را بر می‌انگیختند و همگان به ویژه گروه روشنفکران شیفته گفتارشان می‌شدند.

چه خوش گفت دیوانه مرغزی

حدیثی کز آن لب به دندان گزی

(سعدی)

مردم از هر گروه و طبقه و مقامی به عیادت ایشان می‌رفتند و پای صحبت شان می‌نشستند. اگر کودکان سنگ پرتاب می‌کردند، بزرگان مسایل و مشکلاتشان را با آنان در میان می‌گذاشتند، پند و اندرز دریافت می‌کردند و حتی شفای بیمارشان را از آنها می‌طلبیدند.

پیش آن دیوانه شد مردی جوان

گفت دارم پیرمردی ناتوان

فاتحه برخوان برای آن ضعیف

تا شفا بخشد خداوند لطیف

باری، چنین بود رفتار مردم روزگار کهن نسبت به دیوانگان. آنها را محترم می‌داشتند، از آنان دستگیری می‌کردند، در بیمارستانها جایشان می‌دادند و به درمانشان می‌پرداختند. بی‌گمان برداشتهای مذهبی مردم آن روزگار در شکل دادن رفتار آنان سهم بسزایی داشته است

عطار، برخی از دیوانگان را ملقب به القابی کرده است از قبیل اهل راز، مرد آگاه، مرد بی‌عیب، مرد درگاه، عالی مقام و غیره که می‌توان آنها را صفاتی انگاشت که با شیوهی تفکر و اعتقاد عموم نسبت به توانایی‌های دیوانگان مطابقت داشته و یا دست کم با آنها در تناقض نبوده‌اند. دور از ذهن نیست که بیندازیم مردم خود بعضی از ایشان را موصوف به صفات یاد شده و مانند آنها کرده باشند. یکی دیوانه‌ای می‌رفت در راه

یکی پرسید ازوکای مرد آگاه
دردا، که درد این دردمندان دانا چنان بود که گوشه عزلت را بر مصاحبت با مخلصان ترجیح داده، بیابان گردی را پیشه خود ساخته و به کنج ویرانه‌ای یا گلخن گرمابه‌ای پناه برده عمری را در فقر و رنجوری به سر می‌بردند.

رزق و روزی این شوریدگان بی دل از کجا بود؟ پاسخ این پرسش، روشن است.
توانگران را وقفست و نذر و مهمانی

زکات و فطره و اعتاق و هدی و قربانی
(سعدی)

حکیم نظامی گنجوی گوید آنگاه که مجنون آواره کوه ودشت گشت و با وحوش و سباع همنشین شد، مردم متحیر و متأثر به دیدار او می‌شتافتند:

هر روز مسافری ز راهی

کردی بر او قرارگاهی

آوردی از آن خورش که شاید

تا روزه نذر از او گشاید

آری، مردم دلسوز و مهربان و مؤمن و ارادتمندان شفیق

این عزلت‌گزیدگان، از آنان دستگیری می‌کردند. لیکن شگفتی آور این که کمک و یاری مردم با رساندن نان و آب به آنان خلاصه نمی‌شد:

گویند زبیده از هارون الرشید پسری داشت. پسر چون بالغ شد از قصر گریخت. مردی که کار گل داشت او را اجیر کرد. جوان چندی نزد او به کار مشغول بود تا روزی که ناپدید گردید. آن مرد به جستجو پرداخت. عطار که این داستان را نقل می‌کند از قول آن مرد چنین ادامه می‌دهد که: مرا گفتند او دیوانه باشد

همیشه در فلان ویرانه باشد

شدم او را در آن ویرانه دیدم

ز خلق عالمش بیگانه دیدم

بدو گفتم که چون بیمار و زاری

زمن آید تو را تیمار داری

سپس او را به خانه خویش آورده به پرستاری از وی

می‌پردازد.

مردمی که چنین محترمانه با دردمندان رفتار می‌کردند

و چنین سخاوتمندانه از آنان در خانه‌ی خود پذیرایی

می‌کردند، این سودا زدگان را بیمار دانسته در فکر درمان

آنان نیز بودند.

نیشابوری از قول شخصی به نام اصمعی می‌گوید:

”عفان دیوانه را گفتند: چرا به درمان جنون خود

نمی‌پردازی؟” همچنین در شرح حال بیماری به نام غورک

دیوانه آورده است که ”جعفر بن اسماعیل گفت: طبییی به

معالجه غورک آمد و گفت اگر موافقت کنی بیماری تو را

درمان کنم و سلامت را به تو بازگردانم.”

باری، چنین بود رفتار مردم روزگار کهن نسبت به

دیوانگان. آنها را محترم می‌داشتند، از آنان دستگیری می‌کردند، در بیمارستانها جایشان می‌دادند و به درمانشان می‌پرداختند. بی‌گمان برداشتهای مذهبی مردم آن روزگار در شکل دادن رفتار آنان سهم بسزایی داشته است. کوشیدم تا آنجا که بضاعت اندکم اجازه می‌داد گوشه‌ای از گذشته پرافتخار روانپزشکی ایران را در نخستین سده‌های تمدن اسلامی به نمایش گذارم. باشد همکاران ارجمند و پژوهشگران گرانمایه غبار زمان را از تارک آن بزدایند و جهان طب را به زیور آن بیارایند.

منابع

ابوعلی سینا، (۱۳۷۰). *قانون در طب*. ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (مه زار). تهران: انتشارات سروش.

الاخوانی، ابوبکر ربیع بن احمد، (۱۳۴۴). *هدایه المتعلمین فی الطب*، به اهتمام دکتر جلال متینی. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.

الگود، سیریل، (۱۳۷۱). *تاریخ پزشکی ایران*. ترجمه دکتر باهر فرقانی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

جرجانی، سید اسماعیل، (۱۳۴۵). *الاعراض الطیبیه و المباحث العلائیه*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

جعفری، جعفر بن محمد، (۱۳۳۸). *تاریخ یزد*. به اهتمام ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب (۱۳۴۷). *مقاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

رازی، ابوبکر محمد زکریای (۱۳۴۳). *قصص و حکایات المرضی*. ترجمه دکتر محمود نجم آبادی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سعدی، شیخ مصلح الدین (۱۳۴۸). *گلستان سعدی*. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ دوم، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه.

سعدی، شیخ مصلح الدین (۱۳۵۴). *بوستان سعدی*. به کوشش محمد علی ناصح. تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی.

صفا، ذبیح الله، (۱۳۴۶). *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

العقیلی العلوی الاخراسانی، میر محمد حسین بن محمد هادی، (۱۲۶۰). *مخزن الادویه*. بمبئی.

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین (۱۳۳۶). *مصیبت نامه*، به اهتمام دکتر نورانی وصال. تهران: انتشارات زوار.

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین (۱۳۳۸). *اسرار نامه*، به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین.

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین (۱۳۴۲). *منطق الطیر*، به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین (۱۳۶۸). *الهی نامه*، به تصحیح هلموت ریتر. تهران: انتشارات توس.

عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین (۱۳۷۰). *تذکره الاولیاء*، به کوشش دکتر محمد استعلامی چاپ ششم. تهران: انتشارات زوار.

نجم آبادی، محمود (۱۳۶۶). *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*. چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد (۱۳۲۷). *کلیات چهار مقاله*. به اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: انتشارات اشراقی.

حکیم نظامی گنجه‌ای (۱۳۷۰). *کلیات خمسه*، چاپ پنجم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

الهروی، موفق الدین علی، (۱۳۴۶). *الابنیه عن حقایق الادویه*، به تصحیح شادروان احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

معارف، دوره چهارم، شماره ۲، مرداد - آبان ۱۳۶۶.

Ponter, Roy (ed) (1991). *The Faber Book of madness*.

London: Feber and Feber.

Hamilton, Max (ed) (1978). *Fish's outline of psychiatry*.

Bristol: John Wright and Sons Ltd.

